

انسان

دلنویس

به امید زندگی است

■ انسان به امید زنده است

■ HananehKh

■ طراح: ثنا میرصادقی

سایت و انجمن کافه نویسندگان با هدف ترویج فرهنگ کتابخوانی و ارتقای سطح فرهنگی و رشد سطح علم و ادبیات جامعه، بر طبق شئون اخلاقی، فرهنگ خانواده های ایرانی و با احترام به عرف حاکم بر کشور تاسیس گردید، تا بتواند فضایی سالم و فرهنگی را برای علاقه مندان به رمان و کتاب ایجاد کند.

تمامی حقوق سایت و انجمن نزد کافه نویسندگان محفوظ است. هرگونه کپی برداری از کتاب ها و رمان ها ، فایل های صوتی ، جلد کتاب ها و ... مجاز نمی باشد. همچنین نشر مجدد محتویات انجمن و سایت در رسانه ها ، اپلیکیشن ها و سایت های دیگر کاملاً غیر مجاز بوده و تیم کافه نویسندگان راضی به این کار نمی باشد. در صورت عدم رعایت قوانین، تیم کافه نویسندگان با فرد خاطی از طریق مراجع قانونی برخورد خواهد کرد.



اطلاعات اثر

دسته بندی: دلنویسته

عنوان: انسان به امید زنده است

نویسنده: HananehKH

ژانر: اجتماعی

انتشارات : کافه نویسندگان

شناسنامه‌ی اثر

سطح اثر: ویژه

ناظر: تیم ناظران انجمن کافه نویسندگان

ویراستار: pen lady

طراح: ثنا میرصادقی

کپیست: آشوب



cafewriters.xyz

دیباچه:

زندگی همچون حبابی انسان را دربر گرفته و ترک‌های این حباب، تنها با معجزه‌ی امید پنهان خواهند شد. گر صبر کنی، از بذر پوسیده ناامیدی، امید جوانه خواهد زد.

دو انگشت اشاره و شستم را مقابل خودم نگه می‌دارم و لب می‌زنم: «دریا یا ساحل.»

به آنی صدایی در مغزم می‌پرسد:

-مگر دریای بدون ساحل هم می‌شود؟! ساحل بدون دریا که اصلاً امکان ندارد.

انگار که تازه به خودم آمده باشم، انگشتانم را پایین می‌آورم و این بار می‌گویم:

-هیچ کدام!

ساکت می‌شوم و صدای مغزم بلندتر می‌گوید:

-معلوم است که هیچ کدام! چون برای رسیدن به دریا باید از ساحل عبور کرد و اگر دریایی هم نباشد، آن وقت ساحل بی‌معناست.

در این لحظه، حرفش عجیب مرا یاد زندگی می‌اندازد. سختی که نباشد، امیدی در کار نخواهد بود. از طرفی سختی بدون امید نیز معنایی ندارد. گویی این چنین انسان به امید زنده است.

پشت پنجره‌ای که باران در دلش قدم زده، می‌نشینم. می‌نشینم به امید آفتابی که نوری بی‌افکند و چاره‌ای برای تاریکی اتاق شود. اما یک باره تمام امیدم نیست می‌شود. ابرها لابه‌لای هم می‌لولند و خورشید را در دل خود پنهان می‌کنند. ناامید به سمت تاریکی اتاق برمی‌گردم و پرده حریر را محکم می‌کشم. ته مانده امیدم هم پر می‌کشد. به خودم می‌آیم و برقی از دور هویدا می‌شود. از جا بلند می‌شوم و پُر از شک، به سمت درخشش کوچیکی که ذهنم را مطیع خود کرده می‌روم.

نور باریک و کم‌جانی از لای پرده، روی کلید برق سفید افتاده. تازه می‌توانم کلید برق را ببینم. با دیدن کلید برق، حیرت زده دستم را رویش می‌کشم. به آنی نوری همه اتاق را فرا می‌گیرد. چهره‌ام از هم باز می‌شود، آخر گمان می‌کردم در این اتاق هیچ نوری نیست و به این باور رسیده بودم که چراغی وجود ندارد. اگر می‌دانستم که از همان اول به جانش می‌افتادم.

انگار که ذهن انسان آن چیزی را که بخواهد باور می‌کند. این برایم همان معجزه‌ایست که از راه دیگری انتظارش را می‌کشیدم؛ اما از راه محالی به فریادم رسید. با خودم به این باور می‌رسم که امید، درست در لحظه ناامیدی ظهور می‌کند.

همیشه می گفت:

-این چشم‌های تو بالاخره مرا وادار به یک خبط بزرگ در زندگی می‌کنند.

از بزرگ علوی در کتاب چشم‌هایش یاد گرفته بود. اهل کتاب خواندن نبود، اصلاً! فقط جملات بزرگان یاد می‌گرفت و مواقع لزوم به رخ می‌کشید. آخر هم دچار خبط شد و از من گریخت.

کمی بعد، چشمانم را باز می‌کنم و به یاد می‌آورم که خاطرات چه طور ذهنم را مثل بذری در دست باد، به هر سو بُرد و در محیطی نامناسب برای رشد رهایش کرد. اکنون ذهنم با هزاران افکار پراکنده رشد کرده و چند سالیست که از آن خبط می‌گذرد. آری! انسان امیدوار، ذهنش در هر شرایطی رشد می‌کند.

اگر روزی کسی بیداد و بگوید برو، می‌روم. چرا بمانم. می‌روم و پی دلتنگی را به قلبم می‌مالم. حداقل تلکیفم با خودم روشن می‌شود که مرا نخواسته؛ اما اگر همان امید کوچکی که چپ و راست ورد زبانم شده در دلم جرقه بزند چه؟ امیدی که پاهایم را سست کند و مرا به این باور برساند که انسان به امید زنده است. آنگاه حتم دارم که می‌مانم و برای آن یک درصد امید، زندگی می‌کنم.

کافه نویسندگان

روی سن اجرا ایستاده‌ام و چشم انتظار، در میان جمعیت به دنبالش می‌گردم. تماشاچیان همچنان در همه‌جا اجرا هستن. پارتنرم از چند قدمی نزدیک می‌شود. زیر گوشم لب می‌زند:

-مردم منتظرند.

زیر لب غرولند می‌گویم:

-تا نیاید هرگز!

از من فاصله می‌گیرد و رو به جمعیت داد می‌زند:

-صدای تشویق‌هایتان موجب دلگرمیست.

دوباره با چرخ، نزدیک می‌شود.

-دیدمش، آن ته ایستاده.

تا به خودم می‌آیم، دستم را می‌گیرد و پاهایم شل شده، در صدای تشویق‌ها فرمان بردار می‌شوم. می‌چرخم و نمایش به اجرا در می‌آید.

اندکی بعد، نمایش با تعظیم کوتاهی به پایان می‌رسد. پشت پرده قرمز که از چشم حضار پنهان می‌شویم، می‌پرسم:

-اگر آمده، چرا من ندیدمش؟!

بی تفاوت شانه بالا می‌اندازد.

-چون اصلاً نیامده بود، تو فقط نیاز به یک تنگر و امید برای حرکت داشتی.

درحالی که چشمانم از وهم پر می‌شود، تنه‌ایم می‌گذارد. به خودم می‌آیم و کماکان با خود به این باور می‌رسم که راست می‌گوید. انگار هر انسانی در اوج انتظار، نیاز به تنگری از امید برای رهایی دارد.

اصلاً می‌دانی امید یعنی چه؟ تا به حال به معنیش فکر کرده‌ای؟ امید معانی زیادی دارد؛ اما من بیش‌تر این معنیش را دوست دارم (اشتیاق به انجام دادن امری، همراه با آرزوی تحقق آن) یعنی از قبل می‌دانی که احتمال وقوع وجود دارد و از این رو اشتیاقی تو را دربردارد می‌گیرد.

عالی نیست؟ چه چیزی از این بهتر که وقتی ذوق از همه جا کور شده، نیرویی به سمت واقعۀ هلت دهد؟ به نظرم نباید این کلمه را دست کم گرفت؛ زیرا زندگی انسان به این اشتیاق بند است.

یادت است؟ همان روز زمستانی که گفتم بهار می‌آید و تو خندیدی؟ حال که بهار در راه است، چرا غم زمستان بعد را بغل گرفته‌ای؟ عزیزجان، از من می‌شنوی زیادی این کودکِ غم را در آغوش ذهنت تاب نده؛ چون آنگاه که بزرگ شود، امید یک بهار شاد را از تو می‌گیرد. آن وقت تو می‌مانی و غمی که دیگر بالغ شده. غمی که بلوغش رگ و ریشه‌ات را می‌چلاند و رحمی به دل نمی‌آورد. این مادری بیهوده را کنار بگذار و همان لبخند را تحویلیم بده! لبخندی که به آمدن بهار امید داشت.

بیا کلمات قلمبه سلمبه را کنار بگذاریم و راحت حرفمان را بزنیم:

مثل تاریک‌ترین قسمت صبح قبل از روشنایی طلوع.

مثل سردترین نقطه شب قبل از آفتاب صبح.

مثل بی‌رنگی بالاتر از سیاهی.

مثل امید، در لحظه ناامیدی.

سیاه یا سفید؟! من می گویم هر دو.

اصلاً تضاد باید باشد تا دیگری معنا پیدا کند. تا وقتی یکی نباشد دیگری بی معناست. انگار که تضاد منشاء تکامل است. از این واضح تر که هر دو با یک حرف آغاز می شوند؟ مثلاً اگر سیاهی نبود، از کجا می شد فهمید که سفید چقدر روشن است؟! همین روشن هم که از پس تیره معنا می گیرد. از نظرم این تضاد است که زندگی را از یکنواختی نجات می دهد. اگر سختی نباشد، چگونه طعم آرامش لذتبخش شود؟ تا بی نهایت می توان مثال زد؛ اما من مثال بهتری دارم. مثلاً شیرینی امید بعد از گسی ناامیدی.

در این لحظه، ناامیدی به تمام وجودم رخنه کرده و نمی‌دانم چگونه از پس مبارزه با آن بریایم. افکار مختلفی من را از امید دور می‌کنند و به سوی ناامیدی سوق می‌دهند. جملاتم روی خودم تاثیری ندارند؛ اما به شدت نیاز دارم بشنوم. کسی چیزی بگوید و خیالم را از آینده راحت کند. نمی‌دانم چه به سرم می‌آید و همین وهم مرا از پا درآورده. آن قدر فکر کرده‌ام که سردرد امانم نمی‌دهد. انگار ناامیدی تا تمام لایه‌های مغزم رسوخ کرده و تنم را فلج. قدرتش را دست کم گرفته بودم. لکن در این بین، ته ذهنم با قلبم یکی شده و امید کمرنگی سو می‌زند. آینده برایم بسیار نامعلوم و نامفهوم است. حال چاره‌ای جز صبر ندارم. ای کاش امید کوچکم رشد کند و بر این ناامیدی پیروز شود!

امروز احساس بهتری دارم. انگار امید کوچکم کمی رشد کرده. با تمام توان و به هر سختی که بود، علفهای هرز فکر و خیال را از تنه‌ی نحیفش دور کرده‌ام. کود اطمینان به پایش ریخته‌ام تا بتواند با آفت ناامیدی مبارزه کند و کمی جان بگیرد. دلم می‌خواهد رشدش را ببینم و پیروزش را جشن بگیرم.

کافه نویسندگان

با هم به آسمان شب زده خیره شده‌ایم. هر دو به یک نقطه می‌نگریم؛ اما افکارمان متفاوت است. من در فکرم به دنبال آینده‌ای ملموس از اتفاق خوب هستم و او...

راستش نمی‌دانم به چه فکر می‌کند که اینطور بدون پلک زدن، ساعت‌هاست تکانی نخورده. از کنجکاوای اشباع می‌شوم و صورتم را در نیم رخش تنظیم می‌کنم.

-حتما چیز خوبیست که در فکرش غرق شده‌ای.

پس از یک آه طولانی، چشمانش را می‌بندد. ابتدا فکر می‌کنم مرا نشنیده گرفته؛ اما کمی بعد با صدای بمی جواب می‌دهد:

-به همه چیز و هیچ چیز.

تعجب نمی‌کنم. زیرا وقتی انسان زیاد از حد مغزش مشغول است، گاهی این‌طور می‌شود. دوباره به جایم برمی‌گردم.

-من ولی به آینده فکر می‌کنم... آینده‌ای دور؛ اما شدنی.

از صدای خنده‌اش حیرت می‌کنم.

-خوب است! لاقل درمیان ما کسی امیدوار است.

این بار نگاهم را به ستاره‌ای که از پس ابر سیاهی در حال بیرون آمدن است می‌دهم.

-یادت باشد قبل از امید داشتن، باید ایمان داشته باشی که امیدی در راه است!

همه آدم‌ها شب که به بالین خواب می‌روند، صبح را به امیدی آغاز می‌کنند. یکی به امید دیدن کسی که قلبش را به تپش می‌اندازد یا عزیزی که دوستش دارد، دیگری به امید روزی بهتر. حتی بعضی‌ها هم هستند که با فکر کردن به گذراندن روزمرگی‌هایشان، به خود امید می‌دهند. حرفم این است؛ ما آدم‌ها برای گذراندن یک شب طولانی و تاریک، نیاز به یک امید روشن برای صبحی سپید داریم.

در من جنگی درحال وقوع است. جدالی پر تنش که لشکر ناامیدی را به سمت روانه کرده. سربازان بی دفاعی در سرزمین ذهنم منتظر سپاه امید هستند. سر تا پا گوش شده اند تا صدای پایی که از دور می شنوند را تشخیص دهند. لشکر ناامیدی که شمشیر برنده ی خود را بالا می برد، می فهمم که این بار قصدش فتح آرزوهایم است. شمشیرش درست درحال فرود آمدن بر قلب تپنده ی افکارم سایه انداخته که چیزی مانع فرودش می شود. نگاهم به امیدی که قدرتش بر شمشیر ناامیدی غلبه کرده می رسد. امیدی کوچک؛ اما درخشان و قوی که من را از چنگ ناامیدی درونم نجات می دهد و سرانجام، پیروزی در این جنگ را از آن من می کند.

به خودم قول داده‌ام روزی، جایی، از پلکان ترس بپریم. چتر امید را باز کنم و بدون لحظه‌ای تردید رها شوم. بپریم تا این ترس برای همیشه خاتمه یابد؛ چون تنها با این وضع می‌توان از مرتفع‌ترین ترس‌ها گذشت. گذشت و رها شد!

کافه نویسنده‌گان

امروز خودم را محکوم به روزمرگی کرده‌ام. می‌دانی درد روزمرگی کجاست؟ آن‌جا که تکرار برای ت ناخوشایند می‌شود و گلویت را می‌گیرد. انگار کسی به جانت حمله کرده و به بن‌بست انتظار رسیده‌ای؛ اما باید از راه پرپیچ و خم عبور کنی. خیال راحت کردنت را ندارد، فقط بیشتر به جانت زخم می‌زند. این جاست که امیدی باید در کار باشد. امیدی که اندیشه‌ی فریت را نداشته باشد.

کافه نویسنده‌گان

حس و حال این روزهایم را دوست ندارم، همه‌اش بوی افسردگی می‌دهد. انگار عزیزی را ازدست داده‌ام. خوشحال نیستم و حالم به تنم زار می‌زند. آن قدر که همه از چهره‌ام می‌فهمند. موریانه اضطراب، افکارم را جویده و حال به تنم رسوخ کرده است. ناامیدی، خونِ رگ‌هایِ امیدم را خشک کرده. ای کاش کسی به تنِ نزارم امیدی تزریق کند! من آماده‌ام! آماده‌ی دریافتِ امیدی که در پس ناامیدی، آرامم کند.

این حقان نبود! حق هیچ کدام از ما! این که در اوج جوانیمان، با ناامیدی دست و پنجه نرم کنیم. برای حقان بجنگیم و هیچ حاصلمان شود. روزهای زیبای زندگیمان سپری شود و زیبایی نبینیم. رویا دیدن که دیگر حق مسلممان بود. چه به روزمان آمد که ناامیدی را به خانه‌ی آرزوهایمان راه دادیم، البته ما مقصر نبودیم. ناخواسته وارد شد. ما که در را باز نکردیم؛ خودش مانند مهمان ناخوانده‌ای آمد و صاحب‌خانه شد. بختک شد و حال به انتظار امیدی نشسته‌ایم که بیرونش کند؛ چون خودمان که زورمان نمی‌رسد.

در زندگی، لحظاتی را گذراندم که به هیچ بند بود. لحظاتی که هربار تا مرز ناامیدی رفت و برگشت. فکرش را هم نمی‌کردم بتوانم سرپا شوم؛ اما شدم. با ذره‌ذره وجودم برای این حال جنگیدم. به قول گفتنی، هر کسی خبر خودش را دارد. البته چندین بار هم جا زدم. دیگر توانی نداشتم. ته مانده‌ی توانم را خرج کورسوی امیدواری کرده بودم. این‌که مغزت هوشیار باشد و حالت بیمار، متعفن‌ترین حال ممکن است. با تمام این تفاسیر خودم را نجات دادم. از چنگال کسالت فرار کردم و به خانه امید رسیدم. می‌دانستم، این‌که در را برایم باز کند یا نه، به خودم بستگی دارد؛ پس برای در زدن پیش قدم شدم. من ایستادم و زین پس، زندگی را جوری که باید می‌گذرانم!

شکوفه‌های امید را بر مزار دلتنگی می‌گذارم. با چشمانی مملوء از درد، نفس عمیقی می‌کشم. نگاهم به نوشته‌هایم است که به انتها رسیده و رنگ تراژدی گرفته. راستش اهل تراژدی نیستم؛ اصلاً دوست ندارم. هر وقت بخوام کمی غمگین شوم، ناامیدی که در گوشه ذهنم کمین کرده، بیرون می‌آید. شعار دادن خوب است؛ اما عمل کردن دشوار. نمی‌خواهم شعار دهم، پس خودم دست امید را می‌گیرم و کنارم می‌نشانم. حالم را خوب می‌کند. باید همین‌طور باشد؛ وگرنه بی‌خود نیست که انسان به امید زنده است.

#امیدِ زندگی من

مرداد_ آبان ۱۴۰۳

کافه نویسندگان انتشارات دیجیتال کتاب متنی و صوتی

اگر تصمیم دارید کتابتان را چاپ کنید یا به تازگی اثری را شروع کنید و آن را به چاپ برسانید، به مجموعه کافه نویسندگان بپیوندید

✓ نقد و نظارت و راهنمایی رایگان

کافه نویسندگان در راستای نگارش اثری مطلوب به شما یاری می دهد و از ابتدای نگارش یک اثر تا انتهای آن همراه شما خواهد بود. اثر شما در انجمن ما به طور رایگان نقد می شود و شما می توانید با کمک از نقد خود، اثرتان را ویرایش کنید و ایرادها را اصلاح کنید و به این صورت سطح اثرتان را بالا ببرید و شانس بیشتری برای چاپ داشته باشید.

✓ ویراستاری رایگان

اثر شما به صورت رایگان از نظر نگارشی ویرایش می شود و رعایت علائم نگارشی و نکات ویراستاری برای شما یک امتیاز مثبت محسوب می شود. ✓ برگزاری ورکشاپ و کارگاه های آموزشی آنلاین به صورت رایگان در انجمن نویسندگی کافه نویسندگان

شما می توانید به صورت کاملاً رایگان در کارگاه های آموزشی با سرفصل های متنوع شرکت کنید و شرکت برای عموم آزاد است، شما می توانید حتی از 0 شروع کنید و در انجمن کافه نویسندگان آموزش ببینید و اثرتان را به چاپ برسانید.

✓ مشاوره های رایگان

ما برای تمام مراحل از نگارش کتاب تا چاپ و تولید آن به صورت رایگان به شما مشاوره خواهیم داد. ما با مشاوره سعی خواهیم کرد بهترین نتیجه را از اثر خود بگیرید.

✓ در کافه نویسندگان هرگز دلسرد نخواهید شد!

اگر اثر شما جهت چاپ تایید نشود، کتاب شما به صورت رسمی در سایت اصلی به صورت دیجیتال منتشر خواهد شد. خبر خوب این است که می توانید نسخه ی فروشی با قیمت توافقی خودتان را هم در فروشگاه اینترنتی کافه نویسندگان انتشار دهید و به آسانی فروش اثر خود را کنترل کنید.

✓ نیازی به پرداخت هزینه ی بالای کاغذ ندارید.

با توجه به هزینه ی بالای کاغذ و چاپ، انتشار الکترونیک بهترین گزینه است اما ما در کنار انتشار الکترونیک، چاپ رایگان هم برای شما عزیزان خواهیم داشت.

فکر آن که خودتان برای چاپ کتاب خرج کنید را از سرتان بیرون کنید، چرا که انتشاراتی که به هزینه ی نویسنده اثری را چاپ می کنند منجر به فروش نرسیدن آثار و جمع آوری کتاب ها در انباری و ضرر و زیان می شود، ما با مشاوره و راهنمایی سعی می کنیم همه چیز به نفع شما تمام شود و در کافه نویسندگان ریسکی نخواهید کرد.

✓ اعتماد و اطمینان

اثر شما در انجمن ما محفوظ می باشد و اگر اثری را به ما می سپارید دست ما امانت است، انجمن کافه نویسندگان به تمامی حقوق نویسنده احترام می گذارد و آنان را رعایت می کند. توجه داشته باشید که سودجویان از آثار شما سو استفاده نکنند که سارقان ادبی نیز کم نیستند اما خوشبختانه در کافه نویسندگان می توانید اثرتان را با خیال راحت به دست ما بسپارید تا با اسم خودتان چاپ یا منتشر شود.

✓ مجوز رسمی از فرهنگ وزارت ارشاد اسلامی

تمامی فعالیت های مجموعه کافه نویسندگان به صورت قانونی و زیر نظر وزارت ارشاد اسلامی صورت می گیرد.

✓ می توانید استعلام بگیرید!

در صفحه ی اصلی سایت و فروشگاه، قسمت پایین صفحه می توانید با کلیک بر روی نماد ها، استعلام معتبر بودن مجوز ها را مشاهده کنید.

✓قرار داد با بهترین ناشران

ما با بهترین ناشران و معتبر ترین های کشور جهت چاپ رایگان آثار شما قرار داد بسته ایم. ما آثارتان را جهت چاپ برای انتشاراتی ها ارسال می کنیم و در راستای بهترین نتیجه و به ثمر رساندن تلاش هایتان همراه شما خواهیم بود.

✓ما با توجه به نوع اثر و ژانر و محتوا، طبق شناخت انتشاراتی را جهت چاپ انتخاب می کنیم که با توجه به موارد ذکر شده شانس بیشتری داشته باشید، برای مثال یک انتشارات بیشتر رمان های اجتماعی چاپ می کند، اگر اثر شما اجتماعی بود اثرتان را به آن انتشارات ارسال می کنیم.

✓نویسندگی و چاپ در تمام زمینه ها

فعالیت انجمن نویسندگی ما محدود به رمان دلنوشته و شعر نیست بلکه کتاب های علمی ادبی، دینی، روانشناسی، داستانی، خودیار، سفرنامه، خاطره

نویسی، زندگینامه، داستان های کودکان و... تمامی زمینه های نویسندگی و کتاب فعالیت دارد.

"کافه نویسندگان بهترین گزینه برای به ثمر رساندن تلاش هایتان"

کافه نویسندگان به طور قانونی آثار نویسندگان را انتشار می دهد.

در صورت تمایل به انتشار هر گونه اثر در مجموعه کافه نویسندگان به صورت متنی یا صوتی، با ما در ارتباط باشید.

شما می توانید اثر خود را به ایمیل پشتیبان ارسال کنید تا پس از بررسی های لازم منتشر شود.

انجمن: [/https://forum.cafewriters.xyz](https://forum.cafewriters.xyz) 

وبسایت: [/https://cafewriters.xyz](https://cafewriters.xyz) 

اینستاگرام: [cafewriters.xyz](https://www.instagram.com/cafewriters.xyz) 

تلگرام: <https://t.me/cafewriters1402> 

ایمیل پشتیبانی: poyamoinifar@gmail.com 

پایان